

«عشق سالهای جنگ»<sup>(۱)</sup> اولین اثر نویسنده پرکار کودکان و نوجوانان حسین فتاحی در قلمرو ادبیات بزرگسال است که موضوع آن را رویدادهای کردستان در سالهای ۵۸ و ۵۹ شکل می دهد؛ رویدادهایی که تاکنون در بسیاری از داستانها و رمانهای پس از انقلاب به کار رفته اند. فتاحی که پیش از این، برای ترسیم و بیان حوادث جنگ منطقه گرم و تفتیده جنوب را انتخاب کرده بود، در این اثر طبیعت خشن و در عین حال زیبایی کردستان را برگزیده است.

طرح داستان، ساده، فرسوده و براساس فرمولهای پیش پا افتاده و تکراری است: دختری جوان که می توانست با پسری پزشک ازدواج کند و به اصطلاح خوشبخت شود، دل به عشق جوانی فاقد تحصیلات پزشکی می دهد، جوان زخمیده در پی انتقام برمی آید (کاری که اردلان انجام می دهد) و چون به ناحق عمل می کند، خود گرفتار دسایس شیطانی اش شده، سرانجام نابود یا نادم می شود، و بالاخره در پایان داستان زوج بلا دیده و رنج کشیده به خوشبختی می رسند. این فرمول محور و مرکز بیشتر داستانهای سرگرم کننده و پاورقیهای روزنامه ای سالهای پیش از انقلاب را تشکیل می دهد. متأسفانه سادگی و فرسودگی طرح، داستان را از اثری ادبی و شایسته یاد در قلمرو رمان جنگ به حد پاورقیهای مربوط به جنگ تنزل می دهد. آوردن حوادث و شخصیتهای حاشیه ای در اثر نیز به توانایی نویسنده در ارائه طرحی منسجم و قابل قبول لطمه زده است. برای نمونه خواننده در این رمان، افزون بر طرح یاد شده با زخمی شدن و جانبازی هادی، چگونگی زخمی شدن و شهادت سید کاظم، درگیریهای داخلی گروهک دموکرات، حوادث رفته بر معصومه و... نیز روبروست. این مسئله حتی در فصل بندی رمان نیز اشکالاتی ایجاد کرده، که به ساختار و ساختمان رمان از جهت انسجام آسیب زده است. چنان که فصل هفتم با توصیف تشییع جنازه سید کاظم شروع می شود و تا اواسط فصل ادامه می یابد ولی ناگهان بدون هیچ دلیل منطقی در ادامه فصل ماجرای انتقال اردلان به ارومیه آورده می شود. در صورتی که خود نیازمند فصل جداگانه ای است. همچنین در فصل پانزدهم که چگونگی انتقال حمید به ارومیه، سقوط هلی کوپتر و نجات حمید شرح داده شده، نویسنده ناگهان به اردلان و اندیشه های او درباره حمید می پردازد. گاهی پیشبرد فصلها به گونه ای

است که از جهت منطقی روایت و پیشبرد داستان براساس تعلیق و کشش چندان منطقی نمی نماید. برای نمونه در فصول چهاردهم و پانزدهم نویسنده به تفصیل عملیات آزادسازی اسرا، مجروح شدن حمید و انتقال او به بیمارستان را شرح می دهد و سپس به حالت روحی، دلشوره و اضطراب نرگس در فصل شانزدهم می پردازد. در صورتی که او می توانست با نشان دادن حالات روحی نرگس و وضعیت روانی وی، جراحات و زخمی شدن حمید را به خواننده خبر دهد و او را به پیگیری ادامه داستان مشتاق سازد.

زاویه دید در «عشق سالهای جنگ»، دانای کل است که البته با گستردگی طرح و گریزهای داستانی آن، می توانست شیوه روایتی زیبایی باشد. اما متأسفانه نویسنده از این شیوه به خامترین شکل ممکن استفاده کرده است. چنان که می دانیم در زاویه دید دانای کل نویسنده از فراز بر شخصیتها و رویدادها می نگرد و امروزه با تجربه مکرر آن توسط نویسندگان حرفه ای، کارکردی زیبایی شناسانه یافته، همراه با دیگر عناصر متشکله داستان، ساختار هنری تری را ارائه می کند که متأسفانه در «عشق سالهای جنگ» این زاویه دید همان کارکردهای ابتدایی و خام پیشین را دنبال می کند و نویسنده با حضور پررنگ و زاید خود بر فراز سر شخصیتها به آنها اجازه حضور و بالیدن نمی دهد. در همه جا گفتار نویسنده تنها آوایی است که به گوش می رسد؛ آوایی یکسویه، یک بعدی، خسته کننده و مکرر که دو شخصیت پردازی داستان نیز تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر این حضور بی پروا و بدون محدودیت و نیز عدم ارائه دریافتی زیباشناختی گاه داستان را تبدیل به گزارش می کند و نویسنده مثل خبرنگاری بدون توجه به عوامل سازنده شخصیتها، روحيات و عوامل دیگر داستانی ماجرا، حادثه، یا اتفاقی را گزارش می کند که البته بر نثر داستان بی تأثیر نیست.

حضور فیلسوف مآبانه، شاعرانه و هدایت گر نویسنده نیز هر از چندی داستان را متوقف کرده، پیام و سخنی غیر داستانی را برای خواننده باز می گوید؛ کاری که می توانست غیر مستقیم یا از طریق شخصیتهای داستانی ابراز شود.<sup>(۲)</sup> اگر این سخن گوستاو فلویبر را بپذیریم که نویسنده در داستان همچون خداوند در هستی پنهان است اما حضورش احساس می شود، در «عشق سالهای جنگ» این خدای خالق

# فیلمنامه ای جذاب برای فیلمی پر حادثه



بلقیس سلیمانی  
نقد داستان «عشق سالهای جنگ»



نه تنها پنهان نیست بلکه خواننده از شدت حضورش به او بی اعتماد بوده، چندان به خداوندی و خلاقیت او ایمان ندارد.

نویسنده «عشق سالهای جنگ» حتی ابتدایی ترین شیوه استفاده از این زاویه دید را مدنظر نداشته، گاه از آن چنان آشفته استفاده می کند که خواننده گمان می برد وی شتابی غیر معقول برای گزارش رویدادها دارد. برای نمونه در فصل پانزدهم در حالی که به گونه ای غیر مستقیم از تماس کاک عثمان با دخترش در ارومیه صحبت می کند، می نویسد: «پروین کمی فکر کرد» حال آنکه اصولاً پروین در این قسمت حضور داستانی ندارد و تنها نویسنده، راوی و گزارشگر این ارتباط است.

حضور مداوم و آشکار نویسنده در داستان به حجم بیش از اندازه آن افزوده است، چرا که نویسنده گاه و بیگاه با توصیفهای رمانتیک به موعظه های فلسفی و اخلاقی پرداخته، بسیاری از مواقع توضیح دهنده اموری است که یا پیشتر تکرار شده و یا توضیح و اصحات است و اصولاً نویسنده هیچ خط خالی و سفیدی باقی نگذاشته است که خواننده آن را پر کند، بلکه گویی خوانندگان را به غایت ساده بین و سطحی نگر دانسته، داستانی سطحی و کلیشه ای نیز ارائه کرده است. توصیفهای رمانتیک و کلیشه ای، استفاده از ترکیبات و تشبیهات بسیار پیش پا افتاده و قدیمی که گاه از محیط طبیعی کردستان و گاه از موقعیت روحی شخصیتها ارائه شده به جای هرگونه تأثیر مثبت و ایجاد کشش در خواننده، بیشتر به دلزدگی وی از اثر می انجامد. از طرفی این توصیفها بدون ایجاد ارتباط و انسجام با عناصر دیگر داستان، هریک برای خود سازی جدا می زنند و به نظر نگارنده اگر تمامی این توصیفها از کتاب حذف گردند هیچ گونه خللی در داستان ایجاد نمی شود. این انسجام و هارمونی نه تنها در کلیت کار وجود ندارد بلکه همین زیاده گویی، کتابی حجیم به بازار ارائه کرده است که به حق می توانست در حجم کنونی ارائه شود.<sup>(۳)</sup>

شخصیتهای رمان «عشق سالهای جنگ» شخصیتهایی ماندگار و چند بعدی نیستند. آنها بیشتر به عروسکهای خیمه شب بازی می مانند که دستهایی برای پیشبرد ماجرا آنها را می گرداند؛ شخصیتهایی (با وجود اطلاعاتی که نویسنده از آنها به ما می دهد) سطحی اندیش، فاقد جهان بینی و ایدئولوژی محکم یا حتی ایمان عاشقانه که در سراسر کتاب

حرکت می کنند و اعمالی انجام می دهند که انگیزه آن اعمال از درون آنها نمی جوشد و خط روشنی را دنبال نمی کنند. فی المثل حمید و نرگس که شخصیتهای محوری رمانند با وجود تحصیلات عالی، تجارب فراوان و ایمان مذهبی ای که نویسنده به آنها نسبت می دهد، سرخورده و افسرده از ماجرای جانباز شدن حمید تا مدتی نمی توانند خود را باز یابند. از همه مهمتر اینکه آن دو از طریق آگاهی به واکنش دیگران و تحت تأثیر اطرافیانی که از جهت موقعیت، سن، تحصیلات و آگاهی از آن دو پایین تر هستند خود آگاه شده، دچار تحول می شوند. نرگس که دختری آگاه و سرد و گرم چشیده است وقتی با چهره حمید روبرو می شود خود را می یازد و اصولاً پذیرای مسأله نیست تا اینکه در همان هنگام رفتار خالصانه و عاشقانه دختری روستایی را با شوهر جانبازش می بیند و متحول می شود (البته این ماجرا که به حق استحقاق پرداختی مفصل را داشت در دو آلی سه صفحه آورده می شود). یا حتی خود حمید با وجود اطلاعات مثبتی که خواننده از طریق نویسنده از او دارد زمانی که به وضعیت خود آگاه می شود، تا مدتها نمی تواند موقعیت جدید خود را بپذیرد و تنها حرکات و اعمال یک نوجوان بسیجی می تواند او را تغییر دهد. نویسنده در طول کار بارها در مورد شخصیتهایش اطلاعاتی به خواننده می دهد ولی متأسفانه اینها فقط اطلاعات است و شخصیتها به هیچ عنوان پرداخت نشده اند. به همین دلیل خواننده پیشرفت شخصیتها یا پیچ و خم حرکتهای روحی و فکری آنها را نمی بیند و شخصیتها مانند رمانهای سرگرم کننده، کلیشه ای، یک بعدی، بازاری و بدون هویت هستند. نرگس با وجود همه مزایایی که برای او برشمردیم جز گریه کردن، اشک ریختن، اندوهگین بودن در برخورد با حوادث نمی تواند کار دیگری انجام دهد. این امر در مورد تمام زنهای رمان صادق است.<sup>(۴)</sup> نکته قابل توجه دیگر این است که تمامی شخصیتهای جانباز این رمان مثل هم بوده، چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند. همه آنها با جانباز شدن سرخورده می شوند و کسی آنها را متحول کرده، مجدداً به فعالیت وامی دارد. هادی که شخصیتی فعال و پویاست با جانباز شدن دچار یأس و نومیدی می شود و با ورود جواد ناصری که خود این مراحل را طی کرده است متحول می شود. این همان راهی است که حمید طی می کند. بنابراین باید گفت نویسنده از آنجا که شناخت کافی و لازم از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی





جامعه و انسان و طبقات و صف شده در رمان ندارد موفق به پرداخت چهره‌های واقعی، زنده و ماندگار نمی‌شود.

نثر رمان «عشق سالهای جنگ» گزارشی، غیرداستانی و غیرهنری است که نویسنده با آوردن توصیفهای رمانتیک و شاعرانه همراه با تشبیه‌های تکراری و غیرداستانی<sup>(۵)</sup> سعی در تزیین و جلوه دادن آن دارد؛ کاری که چندان کارساز نیست زیرا هیچکدام از عناصر درونی نشده، در جهت ساختاری واحد پیش نمی‌روند. به همین دلیل چنان که گفته شد می‌توان تمام توصیفها و تشبیهات را از رمان جدا کرد و کنار گذاشت. یعنی گاهی این توصیفها حتی کارکردی تزیینی نیز ندارند. از طرفی این امر نشان می‌دهد نویسنده به دلیل اینکه سالها با نثری ساده و روان برای کودکان و نوجوانان مطلب نوشته است، جایگاه و اهمیت نثر در اثر بزرگسالان را به خوبی تشخیص نداده، اصولاً نتوانسته است خود را در خلق اثری برای بزرگسالان از پیشینه کاری اش رها کند. افزون بر آن تکرارهای بیش از اندازه، نثری خسته کننده و کلیشه ای به جای گذاشته است.<sup>(۶)</sup> نثری فاقد جذابیت‌های داستانی و زیباشناسی که امروزه اهمیت آن بر همگان آشکار است.

عدم پرداخت مناسب حوادث و رویدادها داستانی پراکنده، غیرمنسجم و صرفاً سرگرم کننده ارائه می‌کند. داستانی که اگرچه در آن ماجرا محور است اما به هیچ وجه بی نیاز از پرداختی مناسب نیست. چنان که نویسنده با پرداخت مستقیم و حضور مداوم و توجه گر خود به جای پرداخت مناسب بعضی صحنه‌ها و رویدادها به عطف و توصیف پرداخته، گاه شتابزده از امور می‌گذرد. دیدار حمید و هادی (دو دوست صمیمی) در بیمارستان و روبرو شدن حمید با پیکر باندپیچی شده هادی در دو خط گزارش می‌شود در صورتی که می‌توانست صحنه ای تکان دهنده برای حمید و یادآور خاطراتی برای هادی باشد. یا در صحنه ای دیگر، اعضای گروهک دموکرات اسرا را برای تیرباران آماده می‌کنند ولی از جانب فرمانده به آنها یک فرصت داده می‌شود و اسرا به روستا برگردانده می‌شوند اما اوستا عباس به علت زخمی بودن پایش از گروه عقب می‌ماند. هنگامی که از دیدرس اسرا خارج می‌شود صدای تیر شنیده می‌شود و با توجه به کینه ملا ابراهیم نسبت به او همگی گمان می‌کنند که وی به شهادت رسیده است ولی بعد از مدتی کوتاه اوستا عباس سوار بر الاغ به آنها می‌پیوندد. این حادثه که تنها در یک پاراگراف گزارش می‌شود بیشتر به لطیفه شباهت دارد؛ در صورتی که می‌توانست با پرداختی داستانی نه تنها بر تعلیق و کشش داستان بیفزاید بلکه وسیله ای برای اعمال و حرکت‌های متعدد روحی، روانی یا فیزیکی اسرا باشد.

در نهایت باید گفت که «عشق سالهای جنگ» طرح فیلمنامه ای است جذاب برای فیلمی پر حادثه و شاید دیری نباید که چنین فیلمی را بر پرده سینماها ببینیم! □

پانویس ها:

۱- نام هر اثر ناب ادبی باید افزون بر جذابیت، تأمل برانگیز نیز باشد چنان که بعد از اتمام کتاب نام اثر برای همیشه مبین شخصیتها و رویدادهای خاص در ذهن خواننده باشد. از آنجا که کتاب «عشق سالهای ویا» از گابریل گارسیا مارکز قبلاً در ایران منتشر شده، عنوان کتاب همواره برای خواننده سؤال برانگیز است. نگارنده نیز بارها هنگام نوشتن نام این رمان، ناخودآگاه نام اثر مارکز را نوشته و دوباره اصلاح کرده!

۲- چنان که در جای جای کتاب می‌خوانیم: «جراحت روحی برخلاف جراحت جسمی که با دارو رفته رفته بهبود می‌یابد لحظه لحظه عمیق و عمیق تر می‌شود» ص ۲۸۲ یا: «ولی این را هم باید گفت که این پرده چنان شفاف و روشن بود که هیچ گاه جلو دید او را نمی‌گرفت و کارهای دیگرش را از نظرش پنهان نمی‌ساخت» ص ۷

۳- برای مثال: «انگار با مرگ هیچ کس زندگی تعطیل نمی‌شود. آری زندگی جوشان است مثل درختی که کنار نهر آبی باشد و در هوایی لطیف و هر لحظه جوانه های تازه ای بزند و لحظه به لحظه این جوانه ها رشد کنند و شاخه های جدیدی بدهند» ص ۸۰. که توصیفی رمانتیک و تنها مبین نوعی افاضه فضل است. یا در هنگامه کارزار که حمید سخت مشغول جنگ و گریز است چنین می‌خوانیم: «دور بوته خودروسی که کنار درخت روئیده بود، کفشدوزکی با خالهای درشت سیاه، ترسان و پریشان به این سو و آن سوی برگ پهن می‌دوید. حمید سلاحش را روی علفها گذاشت کفشدوزک را برداشت و سینه خیز، کمی به عقب برگشت و آن را پشت بند کمری روی چمن سبز گذاشت» ص ۱۹۷. همچنانند نمونه هایی دیگر که می‌توان در صفحات ۱۰، ۲۱، ۱۴۴، ۱۷۴ و ... دید.

۴- چنان که در سراسر کتاب متجاوز از پنجاه بار نویسنده شخصیت‌هایش را وامی‌دارد با چشمان درشت اشک آلود به اطرافشان بنگرند! ترکیباتی چون «صدای حق حق گریه» ص ۶، «دانه های درشت اشک» ص ۹۰، «دو شیار اشک بر پهنه صورت» ص ۹۰، «جوی اشک» ص ۲۳۲، «برده اشک» ص ۲۴۸، «سیل اشک» ص ۲۷۸، «حلقه اشکی» ص ۲۸۱، «دیدگانی اشکیار» ص ۳۱۹، «حق تشنج آمیز» و ... بارها در کتاب آورده می‌شود.

۵- تشبیهاتی مانند «اوستا عباس چون درخت تناوری که با یک ضربت تبر بر زمین بیفتد بر زمین غلتند» ص ۱۶۱. ظاهراً نویسنده باید اوستا عباس را به درخت جوانی تشبیه می‌کرد تا بتواند او را با «یک ضربت تبر» نقش زمین کند نه درخت تناور! نمونه دیگر: «... و به خانواده هایشان که شلیک هر تبر مثل چنگکی در دلشان می‌نشست» ص ۶. که خانواده حضوری ندارد تا شاهد شلیک هر تبر باشد. از طرفی این تشبیه برای خانواده هایی که مسأله شهادت را پذیرفته اند، تشبیهی خشن و بی جاست.»

۶- نویسنده در صفحه ۱۲ می‌نویسد «عمه تارا برای خواستگاری نرگس می‌آمد» که همین مطلب را قبلاً در صفحه ۱۰ گفته است. یا در صفحه ۶۵ می‌نویسد: «نرگس حق داشت چنین فکر کند. حمید هم به عملیات رفته بود» در صورتی که در صفحات قبل ما شاهد ماجراهای حمید نیز بوده ایم. یا هنگام توصیف چگونگی زخمی شدن حمید نویسنده در دو خط یک مطلب را تکرار می‌کند: «تمام سر و بدن او را سوراخ سوراخ کرده بود» ص ۲۰۲ و یک خط پایین تر می‌نویسد: «ترکشهای ناشی از انفجار آن پیکر حمید را سوراخ سوراخ کرده بود.» ص ۱۲۰۲

